



خطابیّه، خطابیّه، فرقه ای از غالیان زمان امام صادق علیه السلام. مؤسس این فرقه، ابوالخطّاب* محمد بن ابی زینب بود. او ابتدا از یاران و نزدیکان امام صادق علیه السلام به شمار می‌آمد تا جایی که به نقل کلینی (ج 5، ص 150) رابط امام و یاران دیگر ایشان بود و امام، یاران خود را به دوستی با وی امر کرده بودند (همان، ج 1، ص 418؛ قاضی نعمان، ج 1، ص 49؛ مجلسی، ج 66، ص 220-219).

ابوالخطّاب بعدها، به دلیل عقاید غلوآمیزش، احتمالاً قبل از 130 (د. اسلام، چاپ دوم، ذیل مادّه) مورد لعن و تکفیر شدید امام صادق قرار گرفت (مجلسی، همانجا؛ نیز رجوع کنید به ابوالخطّاب*). بنابه گزارش ملل و نحل نویسان، ادعاهای وی در تغییر و تحول بود. او نخست ادعا کرد امام صادق وی را وصی خود کرده و اسم اعظم الهی را به او آموخته است (سعد بن عبدالله اشعری، ص 51). سپس از نبوت امامان سخن گفت (بغدادی، ص 247) که این خطابه به تعبیر امام جواد علیه السلام ناشی از خلط میان محدّث و نبی بوده است (کلینی، ج 1، ص 270؛ مجلسی، ج 26، ص 67). پس از آن، حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم، علی علیه السلام و دیگر امامان را خدا خواند و پس از آنکه امام صادق وی را طرد و لعن نمود، خود را خدا خواند (بغدادی، همانجا). وی الهیت را نوری در نبوت و نبوت را نوری در امامت مدانست و معتقد بود زمین هرگز از این انوار خالی نخواهد بود (شهرستانی، ج 1، ص 300). همچنین معتقد بود نور یا روح الهی در بدنهای امامان به ارث می‌رسد (د. اسلام، همانجا؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به ابوالخطّاب*). پیروان ابوالخطّاب، فرزندان و شیعیان امام حسین را فرزندان و دوستان خدا می‌خواندند. آنان با تأویل آیه 72 سوره ص عبادت و طاعت ائمه را واجب مدانستند (رجوع کنید به علین اسماعیل اشعری، ص 11-10؛ نشونین سعید حمیری، ص 166). به عقیده آنان امامان حجت‌های خدا بر خلق و دانای همه علوم اند (علی بن اسماعیل اشعری، ص 10). پیروان ابوالخطّاب بهرغم آنکه قائل به الوهیت امام صادق بودند، ابوالخطّاب را برتر از ایشان و برتر از حضرت علی مدانستند (بغدادی، همانجا؛ تبصرة العوام، ص 171-170). همچنین مدعی بودند امام صادق کتابی به نام جفر مشتمل بر همه علوم به آنها داده‌است که بهسبب آن به همه چیز علم دارند (مقریزی، ج 2، ص 352). خطابیّه، ابوبکر، عمر، عثمان و بیشتر صحابه را به دلیل جلوگیری از امامت علی علیه‌السلام کافر شمرده و تعدادی از آنان مانند معاویه و عمروعاص را مصداق برخی واژه‌های قرآنی چون خَمْر، مَبْسُور، چِبْت و طاغوت معرفی می‌کردند (رجوع کنید به مَلطشافعی، ص 154؛ بغدادی، ص 250؛ مقریزی، همانجا).

خطابیّه براساس آیه 44 سوره مؤمنون در هر زمان به وجود دو امام، یکی ناطق و دیگری صامت معتقد بودند. به این ترتیب که در زمان حیات پیامبر، امام علی را امام صامت و پیامبر را امام ناطق مدانستند که پس از رحلت پیامبر، حضرت علی امام ناطق شد (رجوع کنید به سعد بن عبدالله اشعری، همانجا) و همینطور دیگر امامان تا زمان امام صادق که وی را امام ناطق و ابوالخطّاب را امام صامت برشمردند و معتقد بودند پس از امام صادق، ابوالخطّاب امام ناطق است (بغدادی، ص 248).

آرای این فرقه درباره امامت، نبوت و الوهیت امامان و ابوالخطّاب، و نیز ادعاهای ابوالخطّاب مبنی بر ملک بودن و جعفر صادق بودن و اینکه به هر صورتی که بخواهد درمآید، نشان از اعتقاد آنان به حلول دارد (رجوع کنید به سعد بن عبدالله اشعری، همانجا).

به نقل نویختی (ص 70) بهرغم وعده ابوالخطّاب به پیروزی در جنگ با عیسی بن موسی (احتمالاً در سال 138) پیروان ابوالخطّاب، بهجز يك تن، در این جنگ کشته شدند و خود وی نیز دستگیر شد. او این شکست را به استناد وقوع بدهاء در علم الهی توجیه کرد. ابوالخطّاب سپس به دار آویخته شد. البته به عقیده برخی از پیروان ابوالخطّاب، وی و یارانش کشته یا مجروح نشدند بلکه از دیده‌ها پنهان شدند و پس از این واقعه ابوالخطّاب جزو فرشتگان قرار گرفت (همان، ص 70-71).

خطابیّه واجبات و محرمات را، نه افعال معین، بلکه مراد از آن را انسانهایی مدانستند که دوستی با دسته اول و دشمنی با دسته دوم (محرمات) است (رجوع کنید به سعد بن عبدالله اشعری، ص 52-51). امام صادق علیه‌السلام در نامه‌های به ابوالخطّاب چنین سخنانی را باطل شمرد (رجوع کنید به کشی، ص 291). به عقیده آنها آنچه خداوند بهوسیله پیامبرش بر بندگان واجب کرده‌است، ظاهر و باطنی دارد. عباداتی که در کتاب و سنت آمده ظاهر عبادت است و نجات و سعادت در گرو عمل به باطن آنهاست (نویختی، ص 75). گفته شده‌است ابوالخطّاب در فرائض دینی به پیروان خود تخفیف میداد (رجوع کنید به سعد بن عبدالله اشعری، ص 52؛ د. اسلام، همانجا) و شهادت دروغ را به نفع پیروان خود جایز شمرد (سعد بن عبدالله اشعری، ص 51؛ مقدسی، ج 5، ص 131؛ بغدادی، ص 247). او و پیروانش روزه ماه شعبان را واجب دانسته و ترک آن را موجب وجوب کفاره مدانستند (طوسی، ج 2، ص 138).

بنابر برخی گزارشها خطابیّه پس از کشته شدن ابوالخطّاب (رجوع کنید به نویختی، ص 71؛ بغدادی، ص 248) و بنابر برخی دیگر پس از طرد وی از سوی امام صادق علیه‌السلام (برای نمونه رجوع کنید به د. اسلام، همانجا)، چند فرقه شدند. باتوجه به زمان به قتل رسیدن عمیر بن عجلی (مقتول بین 129-131؛ رجوع کنید به ادامه مقاله) میتوان گفت که دستکم پیش از به قتل رسیدن ابوالخطّاب، فرقه خطابیّه چند فرقه منشعب داشته که مقریزی (ص 352) تعداد آنها را پنجاه فرقه گزارش کرده است.

بهگزارش نشونین سعید جمیری (ص 168) جماعتی از خطابیّه، به محمد بن اسماعیل گرویدند و به فرقه مبارکیه، از فرق اسماعیلیه، پیوستند (نیز رجوع کنید به د. اسلام، همانجا). عده‌ای نیز بر اعتقادات سابق خود باقی ماندند و وجود جانشین برای ابوالخطّاب را انکار کردند و خطابیّه مطلقه نامیده شدند (بغدادی، ص 250). علاوه بر این دو گروه، هفت فرقه دیگر نیز از شاخه‌های خطابیّه یاد شده‌اند :

1) بزغیه. پیروان بزغ (علین اسماعیل اشعری، ص 12؛ مقدسی، همانجا) یا بزغ (سعدبن عبدالله اشعری، ص 52) بنام موسی. آنان امام صادق علیه‌السلام را خدایی مدانستند که بزغ را مانند ابوالخطاب به پیامبری فرستاده است. بزغ در زمان حیات امام صادق کشته شد و امام با شنیدن این خبر خدا را شکر نمود. همچنین امام در موقعیتهای مختلف وی را لعن کرد (کشی، ص 304-305؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به بزغیه*).

2) عمیریه یا عجلیه. پیروان عمیر بن بیان/ بنان عجلی (علین اسماعیل اشعری، ص 13-12؛ شهرستانی، ج 1، ص 302). بیشتر عقاید این فرقه همانند بزغیه بود. آنان مرگ خود را میپذیرفتند، اما معتقد بودند جانشینانی در زمین وجود دارند که ممانند و آنان همان امامان و پیامبران هستند. امام صادق علیه‌السلام را میپرستیدند و او را پروردگار خود میخواندند (بغدادی، ص 249؛ نشوانین سعید حمیری، ص 167). عمیریه در محله کُناسه کوفه خیمهای برپا کرده و در آن جمع میشدند و آداب پرستش را در حق امام صادق انجام میدادند. این خبر به یزید بن هُبیره (حک : 129-131) رسید، به آنان حمله و عمیر را دستگیر کرد و همانجا به دار آویخت و تعدادی از یاران وی را نیز زندانی کرد (علین اسماعیل اشعری، ص 13؛ شهرستانی، ج 1، ص 302-303).

3) پیروان سیری اقصم که مدعی بودند امام صادق علیه‌السلام وی را به عنوان رسولی قوی و امین فرستاده است. به عقیده آنان روح حضرت موسی در پیشوایشان حلول کرده و عصا و برهان موسی نیز نزد اوست. آنان جعفر را اسلام و خود را فرزندان اسلام مدانستند و سایرین را به نبوت و رسالت سرباقصم دعوت میکردند. این گروه امام صادق و افرادی را که باب آن حضرت مدانستند، عبادت میکردند. سری به پیروان خود دستور داده بود که از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی برائت جویند (سعدبن عبدالله اشعری، ص 52؛ نوبختی، ص 43-44). امام صادق وی را همچون بزغ بارها لعن کرد (کشی، ص 304-305).

4) معمریه. پیروان معمر بن احمر (سعدبن عبدالله اشعری، ص 53). علین اسماعیل اشعری (ص 11)، نام دیگر این فرقه را بعمومیه ذکر کرده است. آنان معمر را همچون ابوالخطاب میپرستیدند و قائل به تناسخ بودند. این فرقه دنیا را ابدی مدانستند و معتقد بودند بهشت همان خوبیها و نعمتهایی است که انسان از آن بهره‌مند میشود و جهنم مصیبتهایی است که به افراد میرسد (همانجا؛ بغدادی، ص 248؛ نشوانین سعد حمیری، همانجا). بهگمان آنها نور و روحی الهی در بدن برگزیدگان و پیامبران حلول میکند، ولی قالبهای این روح از بین نمرود بلکه به صورت فرشته به آسمان صعود میکند. آنان تصریح میکردند که روح الهی از عبدالمطلب به ابوطالب، محمد، علی و امامان تا جعفر، ابوالخطاب و نهایتاً به معمر منتقل شده است. با گذر نور از بدنهای جعفر و ابوالخطاب، آن دو فرشته شدند. معمر، خدای زمین است که فرمانبردار خدای بزرگتر در آسمان است (د. اسلام، همانجا). در زمینه احکام نیز بسیاری از محرمات را حلال میشمردند (رجوع کنید به سعدبن عبدالله اشعری، همانجا؛ نوبختی، ص 44).

5) مفضلیه. مدعیان پیروی مفضل بن عمر جُعیفی. این فرقه با دیگر فرقه‌های خطابییه در اعتقاد به الوهیت جعفر و ادعای نبوت خود همعقیده بودند، با اینحال رسالت امام جعفر صادق را انکار کرده و به پیروی از ایشان از ابوالخطاب برائت جستند (علین اسماعیل اشعری، ص 13؛ بغدادی، ص 249-250؛ نیز رجوع کنید به د. اسلام، همانجا). کشی (ص 321-329) روایاتی در تأیید مفضل و روایاتی در تکفیر وی نقل نموده و گاه روایات تأییدی را به وضع مفضل در حالت استقامت و پیش از آنکه به فرقه خطابییه درآید، نسبت داده است (برای نمونه رجوع کنید به ص 321-323؛ نیز رجوع کنید به مفضل بن عمر*).

6) غرابیه. بنیانگذار این فرقه مشخص نیست. آنان معتقد بودند بهسبب شباهت زیاد حضرت علی به پیامبر اکرم، جبرئیل به اشتهار رسالت الهی را به حضرت محمد ابلاغ کرد. ازاینرو جبرئیل را لعن میکردند و علی و فرزندان را پیامبر مدانستند (رجوع کنید به ابنحزم، ج 4، ص 183؛ نشوانین سعید حمیری، ص 155؛ تبصرة العوام، ص 171).

7) مخمسه. سعدبن عبدالله اشعری (ص 56-59) از فرقه‌های از یاران ابوالخطاب به نام مخمسه نام برده و اعتقادات آنان را به تفصیل بیان کرده است (نیز رجوع کنید به مخمسه*).

منابع :

(1) ابنحزم، الفضل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت 1403/1983؛

(2) سعدبن عبدالله اشعری، کتابالمقالات و الفرق، چاپ محمدجواد مشکور، تهران 1361ش؛

(3) علین اسماعیل اشعری، کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ هلموت ریتز، ویسبادن 1400/1980؛

(4) عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، چاپ محمد محیالدین عبدالحمید، قاهره [بی‌تا]؛

(5) تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سیدمرتضین داعی حسنی رازی، چاپ عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، 1364ش؛

(6) محمدبن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، چاپ احمد فهمی محمد، قاهره 1368-1367/1948-1949، چاپ افست بیروت [بی‌تا]؛

(7) محمدبن حسن طوسی، الاستبصار، چاپ حسن موسوی خراسان، تهران 1390؛

(8) نعمان بن محمد قاضنعمان، دعائمالاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام، چاپ آصف بن علناصر فیضی، قاهره [1963-1965]، چاپ افست [قم، بتا]؛

(9) محمدبن عمر کشی، اختیار معرفة الرجال، [تلخیص] محمدبن حسن طوسی، چاپ حسن مصطفوی، مشهد 1348ش؛

(10) کلینی؛

(11) مجلسی؛

(12) مطهر بن طاهر مقدسی، کتاب البداء و التاريخ، چاپ کلیمان هوار، پاریس 1899-1919، چاپ افست تهران 1962؛

(13) احمدبن علی مقریزی، کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخط و الآثار، المعروف بالخطط المقریزية، بولاق 1270، چاپ افست بغداد [1970]؛

(14) محمدبن احمد مَکطی شافعی، التنبيه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، چاپ محمدزاهد کوثری، [قاهره] 1369؛

(15) نشوانین سعید حمیری، الجورالعین، چاپ کمال مصطفی، چاپ افست تهران 1972؛

(16) حسنین موسی نوبختی، فرقالشیعة، چاپ محمدصادق آل بحرالعلوم، نجف 1355/1963؛

(17) (EI2, s.v. "Khattabiyya" (by W. Madelung).

/ عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی /

